

فرهنگ بحث و تحمل همدیگر!

سی سال است که جنگ در کشور ما ادامه دارد و در این سی سال صرف نظر از ضایعات انسانی و عمرانی از گونه تخریب شهرها و انهدام تأسیسات حیاتی چون: شبکه های آبیاری مصنوعی و راه های مواصلاتی، ضایعه بسیار مدحش دیگر نیز نصیب ما شده است که در قیاس با آن همه ویرانیها، مدحش تر و استخوانسوز تر است و این ضایعه، فروریزی کاخ باشکوه فرهنگ ماست.

در گذشته اگر جامعه ای بسیار آراسته و پیراسته نداشتیم، اگر شهرهای ما زیاد چراغانی و نورانی نبودند و اگر در خانه های خود از زرق و برق وسایل تجملی امروزی بی بهره بودیم، چیزها و سرمایه هایی داشتیم که این همه کاستی و کمی را تا حدودی جبران میکرد و به ما اتکاء به نفس، غرور و شخصیت انسانی می بخشید.

این کالاها، و سرمایه های معنوی که بهتر از ظواهر زندگی کار می دادند بسیار خوب در سنن و عنعنه ها و ضرورت های پویای مناسبات ما جا افتاده بودند و تا حدودی حلال مشکلات و پاسخگوی سوالات زندگی ما بودند. در شعاع تاثیر این هنجارها به اصطلاح، برای خود بینی خمیری ای داشتیم و نیم نان ما بی دغدغه از گلوی ما پائین میرفت.

شکی ندارم که چنان روابطی کمال مطلوب نبود و نمی بایست به همان بسنده میکردیم و همان جا درنگ می نمودیم. همانطور که تغییر و تبدل در بافت و ذات جوامع جا دارد، هم رفته رفته تغییر کردیم و این تغییر بخشی ارادی، بخشی غیر ارادی بود. و من در این مقال به همان بخش ارادی آن کار دارم که گویا محصول تفکر و تأمل و نقشه ما به اصطلاح درس خوانده ها و مکتب دیده ها باشد.

وطن بیچاره ما اکنون یکی از دردناکترین دورانهای تاریخش را میگذراند. دیگر مقولاتی چون دموکراسی و جامعه سیرخورده و سیر پوشیده در خواب و خیال مردم هم خطور نمیکند. اکنون رعیت دعای سرکسی را می کند که لااقل دست به ناموسش دراز نکند و به زن و فرزندش تجاوز ننماید.

دریچه اش را با راکت نکوبد و کاسه بیابو اش را با خون ترنسازد.

مسائلی چون حکومت متمرکز و نامتمرکز و برپایی مدینه های فاضله و آرمانی آن ستاره های کمسویی هستند که فقط در دور دستهای فلک سوسو میزنند و ندرتاً در خواب و خیال شان میگذرند. اکنون ملت سوگوار شبهای یلدای خود را میگذراند و از بام تا شام مویه میکند ولی جنگ سالارها گوش های شان را پنبه گذاشته اند و هریک حرف خود را میزنند و برف بام خود را بر سردیگری می ریزد. گفتمی گنهکار فقط کسیست که غرب کابل را خراب کرده و دیگری یک چشمش را می بندد و ویرانی ها را صرف در شرق کابل می بیند. انگار خودش گلوله های پلاستیکی یا پنبه ای شلیک کرده است.

مصیبت از مسلمان هاست یا کفار یا هر دو ؟
وطنخواهی به گفتار است یا کردار یا هر دو ؟

وطن ویرانه از یار است یا اغیار یا هر دو
همه لاف وطن خواهی زنند اما نمی دانم

هیچکس نمیگوید که دوغ من ترش است! از چشم طرفین فقط یک گنهکار وجود دارد و آن رعیت بی کس و کوی است، ولی دیر نخواهد بود که تاریخ اعمال همگان را در ترازوی بسیار حساس زرگری بسنجد. مو را از خمیر جدا کند و تمام سیماهای دخیل در بربادی افغانستان را سجد نماید. تا دیر نشده باید از این داور دیر گیر و سختگیر بترسیم، به روز مبادا بیاندیشیم و

ما تا دندانهای نفس خویش را کند نکنیم، با فرهنگ آشتی نخواهیم کرد. ارج گذاری به جغرافیای ذهن و عقاید دیگران پایه حقوقی و انسان دارد و اهمیت آن کمتر از اصل عدم مداخله در حق حاکمیت کشورها نیست، چه این حق دومی از مجموعه همان حوزه های کوچک کوچک ذهن تک تک آدمها ساخته میشود.

عمرها وقت میگیرد تا یک انسان نگارخانه افکار، اعتقادات و باورهای خود را می سازد و جفایی بزرگتر از این نیست که کسی با سنگ جفا این شیشه جانان را که کمتر از شیشه دل نیست بشکند و هموطن دگر اندیش را رد کند. در منشور بلورین و کثیرالجوانب یک جامعه هر ضلع آن منشور حق دارد رنگ و رخس خودش را بازتاب دهد و فقط با چنین طرحیست که عدالت اجتماعی حقیقت وجودی می یابد. سنگ پرانی بسوی سنتها، باورها و ارزش های ثقافتی یک جامعه بدتر از خراب کردن خانه های شان نیست.

در عالم مطبوعات نیز چنان قساوتی جاری و طاری بوده است. از برکت پیشرفت رسانه های تصویری و غیر تصویری هر قلمزنی مجال یافته است که آن "من کوتاه نظری وقسی القلب" را وارد میدان بکند و سرعده های چرکینی را باز نماید. مراد، نه اینست که ما باهم مناظره و مباحثه نداشته باشیم، هوش روشنفکران ما را تقویت میکند و به آنها درست اندیشیدن را می آموزد. محدودیت های گفتمانی ما هم از فقدان فرهنگ بحث رنج می برد و هم از فقر کاربرد ابزار گفت و شنود. ما اکثراً بی توجه به ! بهره می بریم و طرف مباحثه را واجب القتل قلمداد می کنیم.

علت العلل چنان منشی، تمامیت خواهی و تمایت اندیشی است. به این معنا که ما خود را محور و میخ زمین می پنداریم و خود را عقل عالم تصور میکنیم. مطلق باوری در زمان ما گواه طرز تفکر ماقبل مدرن! است که بیشترین مبانی آن منسوخ شده و بطلان شان علماً ثابت شده اند.

در شرایط حاضر حسن و قبح بسیاری از باورهای انسان در چهار چوب اعلامیه جهانی حقوق بشر تصریح و فرمول بندی شده است. به موجب آن اعلامیه منشاء تمام حقوق مکتوب و غیر مکتوب "تبار انسان" است و فقط انسان ضامن برابری و برادری می باشد. مطلق کردن و اید ، چه اقتصادی و چه فلسفی راه را به بیراهه می برد. باید زندگی کردن را در بین عقاید، مواضع و منافع مختلف تجربه کنیم و همزیستی ملل و نحل را ارج بگذاریم.

پایان